

بررسی جایگاه کلیدی شیر به مثابه عنصر در کلیت فرهنگ هنر ایرانی بر اساس رویکردی تیپولوژیک

رهام امیرپور امرائی / دانشجوی دکتری پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.*
amirpour.roham@yahoo.com

محمدرضا شریف زاده / استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.
ابوالفضل داودی رکن آبادی / استاد گروه طراحی پارچه، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، یزد، ایران.
پژمان دادخواه / استادیار گروه عکاسی، دانشکده هنر، معماری و شهرسازی، موسسه آموزش عالی اقبال لاهوری، مشهد، ایران.

چکیده

یکی از پر تکرار ترین کلماتی که ایرانیان همیشه سعی در تعمیم دادنش به بسیاری مباحث داشته و دارند، کلمه شیر است. چیزی که در بحث جناس در ادبیات به نموده‌های بسیاری راه یافته، ولی در تلخ‌ترین اتصالات هم مجدد وی دارای جایگاهی ارزشمند است؛ حتی کسی که صحنه شکار کردن یک شیر را می‌بیند، در برابرش یا سکوت کرده یا از ابهتش می‌گوید؛ در حالی که اگر امر کشتار توسط حیوان یا موجود دیگری صورت می‌گرفت، سریع وی را محکوم می‌کردیم. پس این بود که با رویکردی تیپولوژیک سعی بر آن داشتیم تا حدی علت این نوع تکرر و ارزش‌گیری را در عالم هنر با علم مشخص‌تر سازیم. هدف در این پژوهش، علاوه بر آن‌چه ذکر شد، با نگاهی آینده‌نگر به جایگاه شیر در اعتبار فرهنگ ایرانی (به ویژه) این مضمون را که اصل خلاقیت کار ما است، همیشه رک بیانیه داریم، اما پیشینه کار را بسی مدیون صدرالدین طاهری و آرتور پوپ هستیم. همچنین در این پژوهش، از منابع کتابخانه‌ای و تجارب میدانی بهره برده و جنبه عملکرد کیفی ما بر رکنی توصیفی-تحلیلی استوار است. باشد که در پایان قطره‌ای از فرهنگ از دست رفته را با سمبول‌هایی که باقی مانده مصون داشته و در تعالی با دیدی نو شاید با انکاب نشان و کهن‌الگوهایمان بتوانیم در مبحث هنر درمانی حتی بایی جد به نام نشانه درمانی ایرانی داشته و پایدار بماند، امید که مفید واقع گردد.

کلیدواژه‌ها: شیر، نماد، اسطوره، تیپولوژی، صنایع دستی، روح هنر.

Investigating the Key Position of the Lion as an Element in the Totality of Iranian Art Culture Based on a Topological Approach

Roham Amirpour Amraee / Ph.D. candidate of Art Research, Faculty of Arts, Central Tehran Azad University, Tehran, Iran.*
amirpour.roham@yahoo.com

Mohamadreza Sharifzadeh / Assistant Professor of Art Research Department, Faculty of Arts, Central Tehran Azad University, Tehran, Iran.

Abolfazl Davoudi Roknabadi / Professor of Textile Design Department, Faculty of Art and Architecture, Islamic Azad University, Yazd Branch, Yazd, Iran.

Pejman Dadkhah / Assistant Professor, Department of Photography, Faculty of Art, Architecture and Urban Planning, Iqbal Lahori Institute of Higher Education, Mashhad, Iran.

Abstract

The word 'lion' is a word that Iranians have always tried to generalize to many topics. While puns in literature have been discussed in many ways, they still hold a valuable place in his most bitter connections. Even the person who sees the scene of hunting a lion, either remains silent before it or talks about its majesty; Whereas if the killing was done by an animal or another creature, we would quickly condemn him. Thus, with a typological approach, we attempted to clarify the reason for this kind of repetition and evaluation in the world of art and science. The purpose of this research, in addition to what was mentioned, with a forward-looking view of the place of the lion in the validity of Iranian culture (in particular), we always express this theme, which is the essence of creativity of our work, but the background of the work owes a lot to Sadruddin Taheri and Arthur We are Pope. The use of library resources and field experiences was utilized in this research, and our qualitative performance is based on a descriptive-analytical element. May, a drop of the lost culture, be preserved with the remaining symbols, and in the excellence with a new vision, maybe by relying on our symbols and archetypes, we can even have an ancestor called Iranian symbol therapy in the subject of art therapy and it will remain stable, hope. To be beneficial.

Keywords: lion, symbol, myth, typology, handicrafts, soul of art.

مقدمه

خورشیر، شیر، به کسر یا اضاف، شر، شر، شر و شید، شیدا، شیرا، شیره، واژه‌های در ادبیات فارسی است که سوای جناسی که در رسم الخط نیمه عربی اکنون نماینده است، در عنوان بصری نیز چندان از همدیگر نیز به دور نیستند. خواه فلکه آبی که کله‌ای همچو شیر دارد یا رصد این جان‌دار در یک حیات وحش که حتی اگر در دیگر ملل هم بررسی گردد (lion or milk) معتقدیم پس این مهم (شیر/خورشید/X) هر آن چه که هست (مظهر اقتدار) ذهن را با فروزی اینک در حال تکانه دادن است که می‌بایستی اصطلاح حتم سری در کارش باشد که این همه ارتباطات را میسر می‌سازد (زیرا که چرا باید آغوز گاو-گوسفندی با نام یک حیوان درنده در ادبیات ما یکی باشد: شیر) که هر گاه از او گریزی زدیم به غیر؛ دچار گنگی شده، اما سمبول‌های ناجی، خلاءها را پر کردند، یعنی در مراسم شیرپاشان (آب‌نور پاشان) دیگر حضور شیر قابل انکار نیست و ربط آن به خورشید تفریح نیست و در تفسیر پاشیدنش، این غسل/ شیر/آب پس باید چیزی جز بیان دعای عادی ما برای ابژه‌ای خاص باشد که با رسیدنش به ظفر برسیم؛ چرا که آیا این ظفر از غضنفر به دور است؟ و غضنفر لقب شیران نیست؟ مدام دور نداریم؟ غضنفر ما گاه به مثابه دقیقی حتی از خود شیر هم آمده و این که چرا به شیر، گاهی ژیان هم می‌گویند که ژیان از گیان و گیان از جان و هستی و نور نمی‌آید؟ و این‌ها برابر خورشید نیست؟ آری و بسی مثالین که این‌ها تصدیق اندر تصدیق باید به مرکزی برسند که فعل نمی‌دانیم؟ اما دور نیست لمس این که حتی از شر هم اگر بگوییم با وجودیت شیر در برابر خیر تهی ز قدر نیست که می‌بایستی پس در همین ابتدا، به این مهم در انواع حالات مربوطه‌اش این کلام را در عیان و نهان بست و پیوست داد که شیر شاید تمامیت = (مساوی) قدرت خودی واژه هست باشد (ارگانیزم) و این مهم از طرفی دگر که لختی ظاهر از علم دوریم، عمدت در عالم هنر هرگز متصل به نکات جنسیتی نبوده که باعث می‌شود ارزشش دوچندان گردد و ما شیری را داریم که گرچه سلطان جنگلش هم می‌نامند، کسی به دنبال مرد یا زنانگی‌اش در آثار چندان نیست و شیر خوراکی و سفید که از هر آن چه باید و خواهد دوشیده شود (بز، خرس؛ گربه و...) کسی به آن دیدی مزه‌ای توأمان در جنسیت ندارد. (می‌نوشدش) و فلکه آب را با هر دو فرم شیر نر-ماده دیده‌ایم که ساخته‌اند و می‌سازند و در بازی دیگر کلمات: شر، شر، شر نیز می‌توان اینان را حضوری نزدیک بهم یافت که به آن است رک‌تر

بگوییم سخنی از یک اسطوره داریم (که سرچشمه ماست) که امروزه دیگر اگر شیر یا مهر اسطوره نیست و شاید چندان قهرمان هم نیست (آواتارش هم با خودسازی نداریم) که اگر این ریشه‌یابی را که در این تحقیق با رویکردی «تیپولوژیک» خواهیم، کل کنار نهمیم، شاید دیگر فردا نه که شیر شیر نیست که دیگر هیچ شیری در کار نیست، ما هم مرده‌ایم. با انکار هنر، لذا خواهانیم تا این کلمه که مفهومی در بطن بس عمیق دارد. با این مقاله، اندکی بیش تشریح شده از علت تکررش در گذشته مصادیقی تحکیمی آوردیم و... تا اینک اسطوره‌شناختی امری بیشتر لازم و مهم، به تجلی رفته و کاربردی‌تر گردد.

پیشینه پژوهش و روش تحقیق

لازم به ذکر که مصادیقی نظیر این تحقیق با کلیدواژه شیر و معمول با خورشید، اغلب یا در پیرامون عوالم سیاسی بحث داشته (پهلوی/قاجاریه و تا حدی جمهوری اسلامی) یا خود نماد شیر و خورشید را با دیده‌گان بینامتنی از عوالم اوستایی و دینی در ایران مفتوح ساخته یا این شیر را برای مصادیقی لجستیک در معماری می‌خواهند و مفاهیم مهر-میترائی را در فرمت‌هایی تطبیقی که عمل سبب شد ما در نو نگاریمان منحصر باشیم که بفهمیم شاید در این خیل و تکرار این شیر اصطلاح چه نیست، اما به تمامی اسامی که در پایان این تحقیق قسم منابع آمده، نسبت به حفظ جرقه تشکل این مهم وام داریم. خصوص صدرالدین طاهری، میرشکاری، فریدون نوین فرح بخش، آرتور پوپ، جان کرتیس و تذکر که روش کار ما در این جا میدانی-کتابخانه‌ای بوده و امید کیفی داریم و اعمالمان در کاربرستی توصیفی-تحلیلی پیش‌ران و رویکردمان تیپ‌شناسی می‌باشد که قدمتش به قامت بشر؛ چرا که عمده تحركات ما حتی کلیت جانوری در حیطه همین شناخت‌شناسی گونه و تیپ‌ها منجر به عمل و پاد عمل می‌گردد.

تیپولوژی (typology)

حال اگرچه بدیع است که ذهن ما در واقع زمانی که چیزی را می‌شنود (یا اولین تجربه ادراکی-حسی که داریم) هم خودآگاه و هم ناخودآگاه ما در اصطلاحی روان‌کاوانه حضور دارند؛ هرچند بحث ما در فعالی آن‌ها نیست، اما در هر حال، از این متجلی شده (X): تیپ که به تکرار می‌گذریم مجموعه آن منجر به چیزی در تاریخ می‌شود که ثابتش با همان تیپولوژی

است که بیشتر شهره‌اش شاید در شجره علوم زیستی و بیوشیمی‌کال پر کاربرد باشد که ما در این جا هر چند هم زیست‌خواه‌شناس که باشیم، اما در پی حیات چیزی با تیپ‌های مکرر در هنر هستیم (کلمات، نته‌ها، بیانگری فرم و رنگ‌ها و...) که هر میزان گسترده‌هایش را عمدی-سهوی هم انکار می‌کنیم از این مطرح به دور نیفتادیم: روح داشتن هنر برای یک حرام نشادنی سیال و بگویییم سر و کارمان در این پژوهش با تیپی بود که هم سطح داشت البته سطحی نه به معنای توأم با بار منفی که در هر صورت این جا قوه ادراک ما را به تیپ شخصیتی (شخصی) در به یاد آوردن (متغیرها) به تحرک انداخته و هم بطن که می‌توان آن را جرقه‌ای لحاظ کرد که به برنامه‌ریزی و پرورش دقیق‌تری در توجیه چپستی فرهنگ‌ها برسیم که مانع تعرضات استعماری و استثماراری باشد، با مدد از ریختار کلمه شیر که در این جا نه فقط با یک سیستم و مدارج علمی-زمانی دوری که بنایی تهیجی با دید خلاقیت-مکانی خطی بنا داریم که در آن ثابت شود شیر و معمول خورشید ایرانی در یک پیوست؛ چرا می‌تواند ایرانی هم خطاب گردد؟ و ایران به خورشید این نوع (چه نوعی؟) نیازمند است یا بالعکس که در ادامه با واریانت‌هایی دیگر کار منسجم می‌گردد تا نهایت به تفکری مهری-میترائی برسیم که ثابت شود اگر میسر به احیای آن دین-منسک نیستیم، لذا نباید به آن بی‌تفاوت هم بود؛ چرا که اگر ماهیتمان این نباشد (مهری)، قطع هویت ارزشمندی بوده که در کتب ملل عمدت این نام با اتصالاتش افتخار را می‌تابد. حال این مهم مشرقی (ایران) با تمام شاخه‌هایی که در فولکش دارد اگر شیر در آن رکنی مهم است (در حفظ یا بیان)، آیا امکان چندین صفت یا ویژگی مشترک هم در این راستای تیپی‌اش، با مرکزیتی ثابت نمی‌تواند سکنا بگیرند؟ یعنی پدیدارسازی حیوانی به نام شیردال، بله ولی در این جا در فرم غیررسمی‌تر (به زبان پویا) چه؟ ... که آیا ممکن نیست خود شما در ارتباط با تیپ شخصیتی کسی؛ طبقاتی را در ذهن داشته باشید که ناحق است؟ مانند: تیپ شیر-سلطان جنگل؟ مدبر، دلسوز و یا غیره که ابد نیست و اگر بخواهیم هر یک از این نام‌های غیر رسمی را تعریف کنیم، عاری از سلیق (ذوق) ما باشند؟ که بهتر پاسخ دهیم حیطه کار ما در این جا نه فقط با پرسش و پاسخ مکرر که این است تا بدانیم با منظم‌سازی نویی از جوانبی در تیپ‌شناسیمان که می‌خواهیم (سلیقت هم که باشد) اگر کائنات از نماد تا حیات؛ حاوی پیام‌هایی هستند از هستندگی، ابتدا این را باید دریافت و این که قرار نیست تمام آن را بفهمیم، اما می‌توان دست کم دیدش آن چه را که باید یافت یعنی لمس رادیکال و موج و فرگشت مهم‌تر از فرجام، اما اصل در تحرک ماست، چه با زیباشناسی

باشد یا زشتی‌شناسی تا شیره ما هم سیالیت لازم را یافته که سلوک کمال است و مهمی از مکتب فکری همین بحث میتر-مهری تا کنار آیین با شیری که هم خیر و هم شر، هم زن و هم مرد و می‌تواند پیکرگردانی کند، در باغ وحش اسیر و در خیال، اما با شرایطی آگاهانه در کنترلی کیفی، همان‌طور که از ماهیت و هویت گفتیم بتوان با هم پتانسیل بیشتری یافت و ببینیم می‌توان به الگویی رسید به نام انس-شیر، که این را واکو هستیم، اما نه از منظری روان‌شناسیک که از دید یک هنرمند. نکته که مهمترین ابزار کار ما در این گونه‌شناسی که مفتوح داریم، از باوری نیمه افلاطونی است که جهان ما در این جا بر این سه محور از دیده بگذرد: جهان واقعی، جهان متوقف و جهان پا برجا و اگر ترمینولوژی‌ای هم رخ دهد، یعنی اصطلاح‌شناسی در یک حوزه خاص، بدانیم طبیعتی است که از چنین تحقیقاتی تیپ‌محور و نسبت خود مختار بروز می‌کند. مگر آن‌که در میزان نگارشی صرفه‌جو باشیم، حال ادامه سخن را این‌گونه پیش می‌بریم که فرض شیری پلاستیکی در یکی از میدان‌ها وجود دارد و شیر روزی پرچم فلان رژیم بوده، امروز کودکی از بهمان منطقه ایران سوار شیری سنگی با قدمت چند هزار ساله می‌شود که اصل این شیر سنگی است یا یوزپلنگ یا ببر بنگال. نمی‌شود نرسید این شیر ممکن است که رویی خاص به منطقه‌ای بابر دارد نشانکی از حضور یک گنج باشد؟ یا مقیاسی برای مشخص‌سازی فلان مزار؟ و چرا شیر آب را هم شیر آب می‌گویند و خارجی‌ترین کله‌گی لوله‌ها را از مجسمه این حیوان می‌سازند. مرمت نمی‌خواهد فلان؟ گودی درونش ممکن نیست برای سنجش میزان بارش در سال باشد؟، چقدر ارزش مادی دارد و... که نهایت کسی که در فرهنگش توانست این سوال‌ها را جای بیندازد و متوجه این تیپ تکراری، قطع خود به خود این سوال را که بالاتر مطرح کردیم (نسبت به ارزش‌گیری مادی شی) یا بی‌توجهی به آن در قالب یک حیوان درنده که گاهی پر تکثیر می‌گردد از ذهنش فروکاسته، که آن‌جا دیگر شیرش شیر نیست و محکش هم وی سواست، اما به‌جا درست همچو ماجرای معروف پیپ رنه ماگریت در مبحث تاریخ هنر غرب که گفت: این پیپ؛ پیپ نیست، اما چنان شد که آن‌ها ولو مقطعی از ایران ما مترقی‌تر شده (غریبون) و این پیش‌مطروح را تکریم کردند و هنرش می‌خوانند و با علم در پی آنالیز آن، اما در ایران پر هنر؛ شیرهای سنگی مناطق همدان، بختیاری و قشقای‌ها که در واقع باید همه ثبت جد ملی-جهانی باشند، از جاذبه و اصالت‌ها؛ هر روز یا یکی از آن‌ها را می‌دزدند، می‌شکنند، قاچاق می‌شود یا اسباب همان بازی کودکانی گشته که حتی غیر عمد سیبل کالیبر سنگ‌پراکنی آن‌هاست و در خیالشان

این چنین شیر می‌کشند و افختار خانواده‌اند؛ در حالی که این امر از زمان مهر/میترا (شبه پیامبر / ایزد ایرانی) به مرور منسوخ شده، ما اصولش را کناری نهاده و فقط اصطلاح چیزهایی را به نام سنت، دیمی، مدام تکرار که بعد همین سخن ساده منجر می‌شود تا با بی‌توجهی ما در علم رفتارشناسی کودک در یک بافت پر تکرار؛ این کودک‌ان که روزی قامت به بزرگی راست کرده، تبدیل به شکارچی خشن حقیقی همین موجودات در حال انقراض شده و نسلشان را جد ساقط سازد که این جا شیر دیگر نه اسطوره است و نه حیوان و آن چه که نوشیده می‌گردد (تا به نام شیر دیگر فهم علت این نام‌گذاری به فلان ماده قطع می‌شود: تیره و تار). حال اگر به همین منوال بگذرانیم، همچو انواع گونه‌های ماموت و اژدها، شیر هم دیگر در وجودیتش با دیدگاهی خرافی چیزی میشود از نوع یک خاطره (کم یا پر تکرار)؛ در حالی که شاید روزگاری به تعداد هر انسان یک شیر هم زیست داشته؛ هر چند این بحث ما از جامعه آماری کنترل تعدد وحوش و ژنتیک سواست. از این راستا، اینک هر زمان که به خودمان اصطلاح می‌آییم: دیده و ثابت شده که یکی از مفاخرمان به نام دیگر کشورها ثبت می‌گردد. مثل خط نستعلیق، ساز تار، حیات نظامی گنجوی و یا حتی خود اصلیت مهر در روم باستان به نام میترا و بسا روزی خورشید هم در مالکیت صرف غرب در آید که این ذوقی شد تا ما هم با کفه این ترازو بازی کنیم، اما بر پایه اسناد-معیار.



تصویر ۱: پایتخت برد شیر، شیرهای سنگی ایران از زمان مادها، شهر ایزده (بختیاری)، (نگارندگان)

روح هنر

شیر در نماد

شیر مصادیقی از آتش، اختیارات، پارسایی، خورشید، تابستان، دلاوری، روح زندگی، درندگی، سلطان جانوران، عقل، غرور، قدرت، هشدار، مابعدالطبیعه و پنجمین علامت منطقه البروج در علم کیهان‌شناسی قدیم است و آورنده اصل ثبات، تجسمی از آتالانتا، شیر مرکب الهه زمین و شیر لمیده نشان بوداست، شیری که آتش از دهانش بیرون می‌آید هشدار، شیر نزد ما نماد آکر، هیپومنس، آرتمیسی افسس، اوپس، پان، توم، رئا، سیبل، مون، هکات،

نماد قدیسان: آدرین، یوفمیا، ایگناتوس، جروم، یوئیل، پرسیکا و سمبول آب در یونان و مهم در معماری آن‌ها، پرچم قاجار و نشان خواست و اقتدار ساسانی-هخامنشیان و نشان رسمی پادشاهی فعلی انگلستان، شیر در حال حمله نماد اسکاتلند نو و رکنی از درفش پهلوی است و پیش از آن، بسیاری خرده پادشاهی‌های دیگر ایران، پوست شیر پوشش رستم شاهنامه‌ای بوده و کلاه خود هر کول می‌باشد معیار سنجش سلجوقیان و بابی از تفریحات رومی در سالن‌هایشان (در کلوئوم و بحث اعمال گلا دیاتوری) و این چیزی است که در علم کیمیا طلا را شیر الفلزات خوانند و نماد قدر است و تمثال سیلاب‌ها در باور مصری و نشان تفتوت الهه باران، گاه نماد گمراهی توسط شیطان و در بعضی افکار ادیانی ابراهیمی نماد حامی و گذر است (بخشش)، دوست‌دار اورشلیمیون و آوالو کیتته شواره هندو-بودایی هاست (سیمهانادا، وایتروکانه، منجوسری، میاتریا)، مهر-میترا با پرچم سیم هاسانه (اورنگ دیو نشان و دیو پران) و تنیده در بحث چیستی مجوس ایرانی، اوگالو و اوریدیمو دیوان هرج و مرج بابلی-سومری رسمشان همچو شیر و فوی (شیرسگ) نگهبان چین (یکی از چهار مظهر قدرتشان) و این که اگر پان یا توم یا مون را اینک کاراکترهایی در نظر بگیریم مهم: نقش نیمه شیر و بز (شیربز) منجر به بیانی از باروری و حاصل خیزی هم می‌گردد و شیر ماده؛ نماد اشتیاق جنسی هم می‌تواند باشد و شیر مرده (حضور میترا یا تبدیلیش در تناسخ) و شیر بال‌دار در حال نگاهستن انجیل؛ نماد شهر ونیز است و شیر و بره بیان صلح که گاه با رسم کبوتری هم پیوست دارد و لانه شیر برابر دنیایی دیگر و یک جفت از شیران معنای نگهبان یک دروازه را می‌رسانند و قلب شیر نمایان‌گر جرعت و کین‌خواهی و خون آن سبب شفاست و بچه شیر برای ما نماد صبر است و نوید پایان ظلم و دندان‌ش بیانی از امکان وصول به زیبایی‌ها (صنایع دستی) و معتقدیم که شیری که به رنگ‌های دیگر درمی‌آید (مثل بنفش) برای باور به ارتباط آن با امور جادویی با زبان هنر است و شیر در ابعاد بسی بزرگ‌تر از انتظار (در قیاس ملموس یا غیر) نشان آزمایش و حضور بی‌بدیل علم است و در طبیعت این جانور در باور ایرانی کل حاصل حمل همزمان بحث خیر و شر که البته طبیعی است که اشاره دارد به گونه‌ای کمال ولو در باور افریقایی‌ها؛ شیر هم مانند فیل می‌تواند از سایر حیوانات بسا کوچک‌تر نیز فریب بخورد هر چند که بارها از فریب شیر توسط یک الاغ در ادبیات پارسی نیز کم‌نخوانده‌ایم، پس رئالیته‌پذیر است. ضمن اسطوره‌ای کردنش در خیال (جایز، ۱۴۰۰: ۵۱-۵۳). حال این شیر از گربه‌سانی در یک نقاشی می‌تواند بدنه‌اش یک ساختمان رمزآلود باشد که به آن وارد شویم، یک سردیس

با ترکیب هر متریکال، اما تهی از مفاهیم رایج یا لازم در هنر مدرن یا دیجیتال آرت یا سمبولی از حضور فلان شاهزاده اسکان گرفته در بهمان بارگاه، که می‌تواند خودش از نوع حیات‌مندش زندگی بشر را تهدید کند، مجسمه‌اش آرامش مکانی را کند برقرار که نیز در جایی نهاده شود که رمزی بیان می‌کند این مکان، مکانی پر تله است و دیگر مصادیق که اگر فرض کسی این المان را با حیوانی دیگر نظیر یک راکون جایگزین کند؛ حتی بسیار خشمگین و بزرگ، ساده است پذیرش این مطلب که هر رازی در کار است این راکون نمی‌تواند بیان‌گری پرابهت شیر را برتابد، نه به معنی زائد الخلق بودن راکون با شیر در قیاس که بیان‌گر این مطلب از خود تکلم طبیعت که هر چیزی دارد اعتبار و مای بشر با بی تفاوتی‌هایی که در روزمره‌هایمان رو به فزونی برده‌ایم به کرات جایگاهی را لمس می‌کنیم که دیگر نه شیری وجود دارد و نه کفتار و این مطلب هم ارتباطی با تفکر اگریستان یا نیپیلیسمی ندارد که نیست معنای بی‌خیال! حال با رصد این تعدد مثالین بینیم که نیاکان تا چه میزان به برداشت از کشش این المان پر کار بوده تا برسیم به آتیه.



تصاویر ۲ تا ۴: زیورآلات هخامنشی، طلا، (کرتیس و تالیس، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۶)



تصویر ۵: تندیس سفال لعابی فیروزه‌ای شفاف، متعلق به قرن ۶ و ۷ هجری (کورکیان)، در ارتفاع ۸۳ سانتیمتر، (ایهام پوپ، ۱۳۹۹: ۱۵۶)



تصاویر ۱۰ تا ۱۶: از مجموعه‌های مجسمه و سرستون‌ها، (کرتیس و تالیس، ۱۳۹۲: ۹۸)



تصاویر ۱۱ تا ۱۲: مهره (وصیت‌ساز (روایی) / شبه طومار حجاری شده، (کرتیس و تالیس، ۱۳۹۲: ۹۱ و ۹۶)



تصاویر ۱۳ تا ۱۵: موزه آنکارا (طاهری، ۱۳۹۶: ۶۴) / نمودی از نشستن آناهیتا بر پشت شیر، متعلق به دوران اردشیر دوم، (اختصاصی، ۱۴۰۰: ۳۴۷) / مهرهای پیشااسلامی ایران با نمود شیر، (اختصاصی، ۱۴۰۰: ۴۸۲)



تصاویر ۱۶ تا ۱۹: سکه‌های هخامنشی با تمثال شیر / مدالی قاجاری با تمثال شیر، (شریعت زاده، ۱۳۹۳:

۴۱-۴۲ و ۳۰۳)



تصاویر ۲۰ تا ۲۱: اسکناس دوران پهلوی، (فرح بخش، ۱۳۹۴: ۵۳) / تبر

قجری (نوبین فرح بخش، ۱۳۸۳: ۱۱)



تصاویر ۲۲ تا ۲۳: پرچم اوایل حکومت صفویه، (kojaro.com) / پرچم مدرن ایران با محوریت شیر-زنانگی، (منبع نامعلوم)

تیپ‌شناسی و شیر؛ بخش اول: موسیقی و شعر

به یاد بیاورید موسیقی متن کارتون شیرشاه را که برای شیری ساخته شده؟ آیا برابر نیست با قطعه کارمینا بورانا اثر کارل ارف که برای انسانی ساخته شده؟ نیوش به نوای نوحه‌های لری (شیر علم‌دار) کنیم یا اثر شیرسنگی فریدون شهبازیان تنیده در همان مذهب، حماسه یا تعزیه؟ یا آن که برای (ایاتکار) یادگار زیران چه می‌توان نوشت؟ (ساخت؟) پارتیتوری نزدیک به فقط اجرای نتهایی سهمگین و نوانس‌های پرکشش؟ فقط مارش و ریتم‌های دو-چهار و چهار-چهار؟ خیر!، از لان (شیر) در فیلم نارنیا چگونه موسیقی فیلمی داشت؟ آیا کتابش را که خواندیم در گوش ذهن ما هم بی‌صوت بود؟ و اگر به این موارد توجه نداریم، چگونه می‌شود که قطعاتی حتی بی‌نام! با شنیدنشان ضمیر ناخودآگاهمان را به حس گرما می‌کشاند؟ و این گرما برابر است با ستیزه‌جویی، عاشقی و نظایر آن که گویی شیر درونمان را شیر می‌کند که دیگر هر چه می‌کنیم چندان تمامیت مخالفت‌خواهی نداریم، درست مانند رصد ماجرای شکار از فرض مستند شبکه (X) و این مطلب تیپولوژی از شیری را نزد ما بروز می‌دهد که غرزش ضمن نویزی بودن و یا صرف پژواکی که مناسب موسیقی آتونال است؟ پس می‌تواند برتابد که با یک پوست اندازی به‌جا یا شنود صحیح هم چگونه همیشه تیز و کوک بودا و شاید این صوت تنها نوای هستی است که مرز میان موسیقی و ناموسیقی‌هاست؛ نسبت به نوای دو فاخته (بلبل در مرغزار) که نزد ما از صوت به تصویر یا بالعکس فرآینابی می‌کند (نت پینتینگ / تن پینتینگ) = تجلی جاری بودن امکان بهره‌همیشگی از مبحث خلاقیت در صیرورت روح هنرها. تلنگری به مبحث آیکونولوژی (خوانش‌پذیری همیار) برای نشست سند به صدق‌های بسیار. حال اگر منیتی هم مهم باشد؛ هنر و شیر ما چیزی می‌تابند که تکاملی‌تر باید؛ نظیر پرتله‌ای از لاماسوها و اینک که حس آمیزی داریم اگر حیات جمعی‌اش زیر ذره‌بین شتافته

که بیان کنیم شیر همانی است که سبب عمقی کردن یک نت خاص می‌شود در سکوت و سکنا و حینی که به تسلسلی آکوردگونه درمی‌آید با یک گله نت شیری می‌توان مجدد طنز را کنار نهاده و جد دسته‌ای را برپا ساخت (شیرنشانش نامیده (غرش الاسد) یا حتی حرکتش در موتیف‌ها را نیز ملموس ساخت! به کمکی ثبت چیزی به تجربه به نام تمپوی شیران که حیات جمعی وی هم برتابیم؛ چراکه مبحثمان فقط یک شیر در عالم مثل افلاطونی نیست و در فرمی که باید در قیاس ساده آید. واضح است دیگر که چرا نزد یک آهنگ‌ساز عمدت آکورد مرغی نیست در کار، چون وجودیت ما را کمتر می‌تابد و این‌جا مشخصه به اعتبار است نه به سلیقه‌ها. همین دید به مرور سبب می‌شود تا با نیاکانمان همزادپندار به شیری برسیم که ابر شیر است، اما نه فقط در آرمان‌هایمان و اگر دقتی باز فزون‌تر سازیم، شع هم از موسیقی نیست سوا و در ادبیات از هم‌بازی کودکان تا مدخلی در رمل و اسطرلاب و نوید خانقاه و پرچم کیان؛ لانه دارد، بنگرید: یکی شیر پیکر درفشی به زر (طاهری، ۱۳۹۶: ۱۳۲) یا مولانای بلخی که شیر و زمان را با هم برمی‌تابد (همان: ۱۳۳). یکی شیری همی بینم جهان پیشش گله آهو / که من این شیر و آهو را نمی‌دانم نمی‌دانم / زمین چون زن فلک چون شو؛ خوردند فرزند چو گربه / من این زن را و این شو را نمی‌دانم نمی‌دانم / که در نظرمان این چیزی است که اشاره می‌کند به: خورده شدن فرزند! درست! مشابه عمل همان خدای زمان / زروان در اساطیر یونان (کرونوس) (همان: ۱۳۴). خواجه نصیر الدین طوسی: زهره را خانه ثور و هم میزان / شمس را شیر و ماه سرطان (همان) یا حینی که گفت: چو بر زد سر از برج شیر آفتاب / ببالید روز و بپالود خواب یا این دیگر مثال از فردوسی (همان): به رزم اندرون شیر پاینده‌ای / به بزم اندرون شیر تابنده‌ای / که در بزم درباش خواند سپهر / به رزم اندرون شیر خورشیدچهر و این که هنوز فکر می‌کنید این‌ها سهوی باشند، تکرار تکرار؟ شیر شیر شیر تا جایی که گاو و شیر باب آغازگر کلیله و دمنه هم هستند و یا ابوالفرج رونی که سرود: گاو دوشای عمر بدخواهش / بره خوان شیر گردون باد (همان: ۱۳۷) و عبدالرزاق اصفهانی که گفت: گاه قربان تو این معنی حمل با ثور گفت / کاش این منصب مرا گشتی مسلم یا تو را / و از خاقانی داریم: مانا که اندر این مه، عیدیست آسمان را / که آهیخت تیغ و آمد، بر گاو قرصه خور (را) (همان) و بسی مصادیق دیگر حتی در ادبیات جهان! (خصوصاً هند و چین و سپس از آفریقایی‌ها)، ولی ما به جز شعر و موسیقی، هنرهای دیگری نداریم؟ چرا که پس شیر در تیپ خودش می‌تواند همیشه وابسته به هنرها باشد، ولی آن‌چه مسلم است این مهم که شیر به هنر وابسته است نه هنر به شیران!

درست مانند این مثل که گویند اصالت کس به ریشه است، به ریش نیست، اما نه به این معنا که نیست ما در این جا یعنی شیر و ریش هر دو (اموری/چیزی) سست می‌باشند، بلکه بحث به و بهتر است یعنی تصمیم داریم اعلام کنیم برای شیر یا هنر شدن نیک است که بشر هنر شود! یا اجازه دهیم هنر شود ما؟ (روح هنر). معراج اثر جواد عقیلی و حیات امام اول شیعیان اثر حسین همدانی:



تصاویر ۲۴ تا ۲۷: هنر قهر و آشتی متعلق به دوران هخامنشی (دسته یک شمشیر طلا)، (rokna.net) / پارچه با نقش جفت شیر در شمشه (مرورید/نباتی)، ابریشمینه جناغی بافی، سده ۹-۱۰ میلادی (سده ۲-۳ ق، سامانی، موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن از کلیسای وردن (سغدی گروه یافته‌های زندنیچی))، مربوط به هنر و صنایع دستی ایران، (صابری و مافی تبار، ۱۳۹۹: ۳۵) و (حکم آبادی و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۸)

تیپ‌شناسی و شیر؛ بخش دوم: معماری و هنرهای تجسمی

ما در کنار جهان کانی‌ها شاید بتوان شیر با یالی زرگون را بالاترین مشابه به چپستی خورشید دانسته، خورشیدی که می‌تابد! پس تیز است! که می‌بایستی در نمادآرایی برای یک شاه در درفشش؛ خورشید از پس یک شیر که شمشیری در دست دارد، قرار گیرد (تیغی که تیز است) که در تناسب هم پس رعایتی به جاست، اما آن چه که این کلیدواژه مهم ما (شیر) را من جمله در صنایع دستی پر آوازه کرده، قابلیت‌های منعطفی است که این مهم در التقاط‌گیری‌اش می‌یابد؛ در حالی که در اصل شیر از شیر بودنش لامجاز است، یعنی اگر یک میز چوبی را که چهار پایه با کله‌گی شیر دارد، تجسم می‌کنیم، میز ما کاربردهای معمول میز را دارد، اما دیگر این میز متناسب نیست در هر جا! یعنی فرض نمی‌شود یک چنین چیزی (لوکس) را با این همه پیشینه متصل و اجرایی و احتمالی‌اش در دست‌شویی کثیفی سر راه گذاشت (در جاده) مگر اعمال کسی نظیر دوشان؛ چراکه گویی آن وقت این شیرها خشمشان را بر ما رسانیده و زندگی ما متعفن می‌گردد. شیر نماد شهریاری است و اقتدار و

در ایران در کنار شاه و شاه‌بانو همواره در تعدد ادوار پرتکرار گشته و بسی شاهان بوده که اصل نامشان هم از همان قانون شیر-میز پیروری می‌کند که تاج بر سر نهادند. در هر حال، یعنی جایگاهی که ریچارد شیردل در انگلستان یافته؛ قابل بیان در هر بحثی که اصطلاح شوخی در آن سکنی دارد متناسب قرار نمی‌گیرد یا کسی که نامش نیو، لیو، لوون (لاین)، اسد، اسلان و اسلان دارد همچو امیر اسلان نام‌دار! و این مهم از شخص و تمثال‌ها به مکان و تخت‌گاه‌ها نیز می‌رسد، یعنی معماری ما در هر وسعتی که باشد، همچو تخته شیر در پل دختر یا مزار شیر در سربیشه‌زار... و همچنان که در نام-نامک‌ها می‌چرخیم پس لازم به ذکر که بدانیم مصریان باستان هم در هنگام فرمان‌روایی هخامنشیان (ایرانی‌ها) بر آن‌ها؛ گونه‌ای از حرف «ر» در هیروگلیفشان ساخته بودند که مختص فقط به شاهان پارسی ما رسیده و نقشش شبیه به یک شیر خمیده می‌باشد! که برای هیچ کاربرد دیگری آن را به کار نمی‌بردند و مشابهی هم نداشته‌است. مگر! مکان‌هایی مهم مجدد آن هم در بحث پیرامون ایران نظیر خوارزم و باختر (و این نکته در تاریخ ۲ بار برای کوروش، ۴۵ بار برای داریوش، ۴۳ بار برای خشایارشا؛ ۷ بار برای اردشیر نخست و ۱ بار برای اردشیر سوم به کار رفته) و گریه-شیر بر سپر مصریون نقشی مقدس است در باستان (طاهری، ۱۳۹۶: ۱۳۱-۱۳۲). همچنین این شیر در صنایع دستی ما در قدیم؛ زمانی که با کلماتی همچون زن یا عشق تلفیق می‌شده، می‌باید که خاطر نشان داشت: اغلب به عدد زوج مبدل شده ۲ یا ۴ شیر (هرچند ۵ و ۷ نیز نزد ما تقدس دارد) که این بانوان! بر روی آن‌ها یا پشت سرشان بر روی تختی می‌لمبیده‌اند. مثل تیردان مفرغی از لرستان یا نقش‌های جام حسنلو (طاهری، ۱۳۹۶: ۱۳۲). مکشوفه با توجه به جایگاه خاص همین شیر. همچنین شیر ما در میان هفت رده دین مهرپرستی، چهارمین جایگاه را متصاحب (و گاه با سمبول سگ هم نزدیکی دارد) و کل سرشتی آتشین داشته، اما به سبب جدال خاصش با آب در این تفکر مهری همواره زمانی (کسی) که به این مرحله می‌رسد برای آن که تعادلی را بر هم نزنند (که وصول گشته)؛ به جای آب، ابتدا با غسل، غسلی که واجب بوده! سالکانش با غسل! خود را تعمیم می‌کردند و در بسیاری از مهرآه‌ها نیز معمول نقوش شیر یا با مهرآه بوده و یا شیرها بال‌هایی دارند و گاهی اوقات به او آریمانیوس هم می‌گویند و عده‌ای همچو آیون او را بدل زروان یا کرونوس دانند (همان: ۱۳۳). جدال شیر و گاو در ایران را در تشعیر با این بن مایه: گرفت و گیر گویند و در تفسیر نقش شکار در تخت جمشید این نکته لحاظ است که به سپیده دم اشاره می‌کند! بالاترین جایگاه عروج مادی ما به بعدها دیگر (کنار نماز سحرگاه)

برای عارفان! و اگر گاو ما نمایان‌گر صور فلکی ثور (اردیبهشت) باشد؛ ۲ هزار سال پیش خورشید بیشتر در آغاز بهار از این صور فلکی می‌گذشته، ولی امروزه بیشتر از صور فلکی حمل (بره) می‌گذرد، یعنی خورشید در فروردین که در برج گاو خانه داشته، می‌تواند در حالت رمزی گونه‌اش با این نمادها به خوبی دریافت که منظور با این انگاره در پارسه (شیر گاو اوژن / او زند) این را رساند که با عبورش از آن فصول: تغییر و پنجه شیر نمایان و نوروز هم فرا می‌رسید، ولی صبر باید آن (طاهری، ۱۳۹۶: ۱۳۷ و ۳۰۶-۳۲۰). آیا این شیر در کاشی‌کاری‌هایمان، پوشاک سنتی ما، مدال‌های درباری؛ شانه زنان؛ سلاح‌آرایی ما و سنگ قبر؛ نیست؟ بله، به جاست. در ردای میتراثیسم عقیده بر این است که روح انسان هنگام نزول به جهان مادی از افلاک هفتگانه‌ای می‌گذرد و از هریک صفتی را که در حیات دنیوی‌اش لازم است؛ به خود می‌گیرد، اما این صفات که گاه مایه رنج و آلام اوست باید با ریاضت، تصفیه و تزکیه شود و سپس مراحل هفت‌گانه سیر و سلوک را در حیات زمینی خویش گیرد و... مراتب تا پس از مرگ نیز روح از همین نردبان افلاکی بگذرد و بالا رود و خود را از احساسات و کیفیاتی که در نزولش به زمین آورده بود، رها کرده، دگره یافته و او به تدریج پالایش می‌یابد! تا این که به نور محض یا فلک هشتم برسد و بدین‌سان همچون یک موجود لطیف از سعادت جاودانه بر حقش برخوردار... و هفت مرحله مهری هم عبارتند از بندهای زیر (که البته تفاوت‌هایی نیز در آن لحاظ است): به تعبیر راینهولد مر کلباخ:

۱. کلاغ (Corax) - تحت قیمی خدای (عطارد)؛ ۲. همسر (Nymphus) - (شفیره، عروسک، داماد) تحت قیمومیت زهره؛ ۳. سرباز (Miles) - تحت قیمومیت مریخ؛ ۴. شیر (Leo) - تحت قیمومیت مشتری؛ ۵. پارسی (Perser) - الهه ماه (لونا)؛ ۶. پیک خورشید (Heliodromus) - تحت قیمومیت خدای خورشید، سل (Sol)؛ ۷. پدر (Pater) - بلندپایه‌ترین روحانی - تحت قیمومیت زحل یا به تعبیر میرچا الیاده، در کتاب رساله در تاریخ ادیان: نخستین پله: سربی در ارتباط با سیاره کیوان (زحل) و دومین پله: روئین در ارتباط با زهره و سومین پله: برنجین در ارتباط با مشتری (ژوپیتر) است، چهارمین پله: آهنین مرتبط با مریخ و پنجمین پله: فلز ممزوج مسکوکات در ارتباط با عطارد و ششمین پله: سیمین در ارتباط با ماه؛ هفتمین پله: زرین مرتبط با خورشید است یا به تعبیری از طرف دیگر، اوریژنا (Horigenes) متکلم بزرگ مسیحی، در دفاع خود از مسیحیت در برابر حمله کلسوس (Celsus) افلاطونی می‌گوید، کلسوس درباره آیین رازورزی میترا ابراز داشته‌است که در آیین میترا برای هر

دو گردش در آسمان یک نماد وجود دارد، یک گردش (دایره‌ای) به فلک ثوابت و دیگری به سیاره‌ها تعلق دارد و راه روح نیز از میان هر دو می‌گذرد، که این نماد چنین است: نردبانی هفت دروازه‌ای که به دروازه هشتم منتهی می‌شود و نخستین دروازه از سرب است، دومین از جیوه، سومین از مس، چهارمین از آهن، پنجمین از زر آمیخته (آلیاژی از زر-سیم (الکتروم))، ششمی از نقره و هفتمین از طلای خاص و ادامه می‌دهد: نخستین دروازه از آن زحل است و در آن سرب به مفهوم آهستگی است، دومین دروازه زهره است که با روشنی و نرمی جیوه سنجیده می‌شود، سومین، مشتری سنگینی و سختی است، چهارمین عطارد و پنجمین مریخ (از فلزی آمیخته و رنگارنگ)، تا ششمین - سیمین - ماه و هفتمین - زرین‌گونه - به خورشید تعلق دارد. به باور دیگر: ۱. کلاغ: در مقام خدمت‌گزاران است و با عطارد و عنصر هوا مربوط است. ۲. عروس یا همسر: کنایه از ازدواجی عرفانی با میترا (میترا) است و با زهره و عنصر آب ارتباط دارد. ۳. سرباز: اینجا فرد جزو رزمندگان خاص میترا (مهر) قلمداد شده و با مریخ و عنصر خاک مرتبط است. ۴. شیر: مقام مقربان است؛ با کیوان و با عنصر آتش مرتبط است. ۵. پارسی: مقام آزادگی و دلیریست و با ماه ارتباط دارد. ۶. پیک خورشید: مقام اطمینان و با خورشید مرتبط است. ۷- پدر یا پیر: استاد مقدس و نماینده میترا و بر روی زمین؛ بزرگ است و با زحل در ارتباط است. هفت مقام مهری به گونه زیر با این تندیس‌ها تصویر می‌شوند که البته تا حدی شمایل اصل خود مهر در غرب و شرق تفاوت‌هایی هم انحصار دارد؛ حتی در این که مرد است یا زن، یا هر دوی آن‌ها یا هیچ‌کدامشان که این خود اعجاب برانگیز است: ۱. کلاغ (همان کلاغ)؛ ۲. همسر با مار؛ ۳. سرباز با عقرب؛ ۴. شیر با سگ؛ ۵. پارسی با کاتوپاتس (cautopates)؛ ۶. پیک خورشید با کائوتس (Cautes)؛ ۷. پدر با خود میترا، که همه بسی مهم است (azonace.blogfa.com)، اما اکنون بعد از این زنگ تفریح، به اصل سخن خویش بازگردیم. از میترا به شیر! که تنیده‌ایم در عالم روح هنر لا انکار.

شیر در دور نگاه ایرانی (آینده پژوهشی)

شیر در ادبیات نمایشی و تئاتر؟ کله گران یک شیر در فلان عتیقه‌فروشی، چرم شیر نایاب در بازارهای مکاره و سیاه، ادرارش، خون آن؛ ضبط صدایش برای بک گراند تبلیغات سینمایی از فلان، کلاهی از جنس موی آن، شیری تاکسیدرمی شده در موزه شهر شهیر ما، (شیر) این حیوان در قرآن: «کأنهم حمر مستنفره؛ گویی گورخرانی رمیده‌اند، فرت من قسوره؛ که از

چنگ صیادی (یا شیری) گریخته‌اند» (مدثر: ۵۰). سرگین شیر برای درمان (پوست)، فروش میله‌های قفس این حیوان، رصد کشتی با او در یک سیرک، جایگاهش در تعزیه و میدان؛ شیری که تهمورث بر آن نشست، خادم سلیمان؛ ناجی کودک و پیران، راز جهنم، بهشتی که گفتند هست بر پشت این حیوان، شیری که در جناس‌ها مائده بهشتی خواندندش و با احیای دین میترا بازهم به نور متصل گشتیم، شیری که سخن می‌گوید، در ادبیات عامه می‌رود، در مباحث تخصصی فراماسون‌ها، در این همه، نمود که از موسیقی تا انواع صنایع دستی به آن وصل دادیم (بود) و همه و همه از تیپ شیرهایی سخن گفته شد که در ذات گویی یکی است، اما برای تفاوتش از سنگ و کانی‌ها، چنین در حرکت می‌آید! و برای این که بتوان حتی قیاسش کرد و کارکردها را شناخت، یکی را دور زد و به سمت دیگری شتافت (خورشید/ کروآت) که این شد بر جام از تشابهاتی و ایده‌آل‌گرایی من و مردمی؛ این نتیجه حاصل که بشر بیشترین شباهت را سوای بحث هیکل یا مغز (اندکی در بافتار) با این اهم دارد: اسد / اصلان و ما در دور نگاه لازم خویش از این همه جنجال چیزی نیافتیم، مگر این که روزی انسان بیشتر به این اندیشه کند: که چگونه می‌تواند تبدیل شود به یک لاماسو! مغرور حقی: گاه در رفاقت و گاه در رقابت‌ها، تا چه شود فردا ... که نشاء آن حبی الهی دارد.



تصویر ۲۸: برشی از نقاره‌خانه رضوی (که ناقل روایتی است از جهان تشیع که در آن روزی که فردی به گله از امام هشتم آن‌ها بر خواسته، شیرانی که از آن نقش پشت پرده امام بودند چنان زنده گشتند و فردی که کرامات ایشان را باور نداشت خوردند و به پرده بازگشتند که گویی اصل مردی در کار نبود که این‌جا مجدد نقش بسته‌است)، (farsnews.ir)



تصاویر ۲۹ تا ۳۰: تاییوگرافی از تکیه معاون الملک کرمانشاه با توجه به قدر شیر، (رهام امیر پور امرائی) / نمونه تصویری از نجوم خوانی خورشید در برج اسد/شیر از کارهای ابومعشر بلخی به سال ۸۵۰ م (ویکی پدیا فارسی)

شیر «خبربرداشته» که یعنی دست‌ها را نیز بالا برده ^[۴] این طرز ایستادن بسته به منطقه می‌تواند متفاوت باشد یعنی شیر بر روی هر دو پا باشد یا بر روی یک پا ایستاده باشد در حالی که پاها از هم فاصله دارند یا خیر.		Rampant
شیر «درگذره» شیری است که در حال گذر کرد و رد شدن است در حالی که پای راست جلویی از زمین بلند شده و بقیه روی زمین اند. ^[۴] شیر نماد انگلستان یک شیر در گذر است که البته برخی بر این باورند که شیر نگهبان است (همچنان مورد بحث). ^[۴] البته می‌تواند اصلاً شیر نباشد بلکه بلنگ باشد، توضیح بلنگ در ادامه آمده).		Passant
«شیر نابت» شیری است که ایستاده و هر چهار پا روی زمین است و معمولاً باهای جلو کنار هم قرار دارند. ^[۴] این طرح بیشتر روی تاج‌های قازق و علمگها کاربرد دارد تا روی سبزه‌ها. ^[۵]		Stant
«شیر برخاسته» شیری که دو پای جلو را با هم بلند کرده و دو پای عقب با هم روی زمین است. ^[۵] این طرز ایستادن برای یک شیر خیلی نادر است، ^[۵] با این حال برای نماد سازی کاربرد دارد.		Salient
«شیر ایستاده» که هر چهار پایش روی زمین است. ^[۶]		Sejant
«شیر ایستادهٔ پیش آمده» که بر روی دو پای عقب خود ایستاده و دو دست را رو به جلو آورده. ^[۶]		Sejant erect
«شیر درازکشیده» درحالی که سرش بالا است. ^[۷]		Couchant
«شیر خوابنده» یا چشتمان بسته و سری که پایین است. ^[۷]		Dormant

تصویر ۳۱: حالت‌شناسی شیر در جهان غرب - سمبول‌ها با مضامین شرقی نیز تعمیم دارد، (همان)



تصاویر ۳۲ تا ۳۳: لاماسو نر، (wisgoon.com) / لاماسو ماده، (sothebys.com)

نتیجه

شیر، شمشیر، خورشید! نمادی بود که در این مقاله از آن بسیار شنیدیم، چیزی که همسان با کلامی بود از چپستی قدرت و ظفر، ولی این شیر نور شد یا شاید هم نور؛ شیر دگر که اگر از ادبی صحبت کردن بگریزیم. تاکید ما در این مقاله، اما شناخت شیری بود که نبودش (به مثابه فهم ما از ریشه واژه غضنفر/ژیان/ظفر) وحشت آفرین است یا تکریم‌ساز (به واسطه هنر (در حواس پنج‌گانه)) که پس فقط عنصر خیال وی را بر نمی‌تابد و بلکه در رئالیته‌اش در هستی ما نیز جلواتی داشته و شیر گونه‌ای از طبیعت است که در جان‌داری وی هم خیر وجود داشته و هم شر! که زمانی که وی را در تطبیقی ظاهر بی‌ربط یعنی با نور قرار دادیم (یک خورشیدجویی محض که هر پرتویش یک شمشیر است) از نوسان و تکررش این دریافت شد که وی یک عنصر مهری-میترائیستی می‌باشد و یک تیپ‌شناسی واضح دارد (تیپولوژی). سپس با اقداماتی خودکار نظیر غرایز یا غیر خودکار نظیر عقل به این ابر کلیدواژه دست یافتیم: یک ابرشیر اسطوره‌ای = ایزد؛ که قابل پیکرگردانی است و شیر خوبی بیشا مشرقی هم تواند که داشته باشد که در بافتار تاریخ رخ نماییده و این ماجرا می‌تواند که ادامه یابد. جوانب خیر این ایزد/نیمه ایزد را اگر دنبال کنیم، بتوان بابتی در هنر درمانی معادل شاخه نشانه‌درمانی داشت! و این مهم شیر در این‌جا همان لاماسویی شد در اوج‌گیری‌اش با انسان که تن شیر دارد و گاه پاهایی به فرم گاو / پرنده / گربه‌سان؛ بال فراخ و سر بزرگ انسانی با کلاهی خاص که بسا با اصرار بر ریشه‌شناسی بیشتر؛ بتوان با یک همسان‌سازی افراطی‌ای این مهم را نه شیر که ابرانسانی در نظر گرفت (میسر) که یا زیسته‌است یا انسان به زیست آن گونه بسی تمایل دارد که آینده‌پژوهی بیش خواهد که در واقع، آن زمان می‌توان به اسطوره‌ای نو در آفرینش نسبت به بحث پیشا الگوهای اولیه رسید! (پروتوتایپ) که در آن شیر و انسان دگره‌های همدیگرند (جایز) که نسبت به اصل وصلی که داشتند بعد صاحب حیاتی مجزا می‌شوند و نه

مشابهاتی که ما صرف بین آن‌ها می‌بافیم (لمس اصول بسیار)، ولی اگر دقت بیشتری کنیم بی‌ربط هم نیست که ما همان‌طور که در میان اقوام ابوالبشر، انسان‌های زرد و سیاه و سپید پوست داریم، شیر (اسد) هم؛ چنین است و یک انسان همان‌طور که لقب خلیفه الله را گرفته، اشرف مخلوقات خطابش می‌کنیم شیر هم سلطان جنگل است و بسیاری از آداب زیستی‌اش همچو ماست، اما هیکل قوی را پس از تقسیم از سر چشمه؛ شیر می‌برد و انسان سر پرمغزتر، شعور و دانش را؟ اما یکی با غرورش کلاه فر انداخته و بشر در دخمه‌هایی (باشگاه) به دنبال بدن افضل و شیر در مخفی گاهی در جست‌وجوی ابر ذهن می‌باشد (آئین تشریف) با تلاش پر اشکال، ولی در این میان، بال پریدن شان هردو از بدشناسی یا کم‌لیاقتی آن‌ها از ایشان جدا افتد و فرجام به آب دریا مهر و موم که برای همین است که بشر تا به این حد همیشه در عین گستردگی کیهان (فضا) باز هم برای انکشاف‌ها در آب‌دارای پویایی است (غواصی می‌کند) و با شنیدن نامش پر ذوق می‌گردد (دریا) و هرگاه که شیری بر سر برکه‌ای می‌رود چون سایرین خیر از گنج وی در آن زیر دارند، قدمی به کنار رفته که اشتباه فکر می‌کنیم علی‌شناسی این موارد فقط پاسخ‌هایی اکونومیک دارد، اما موجودی که این‌جا شاید عقل کل است یا اصل لمس امید که به این واژه انجامید: ابرشیر-ابرانسان (انسیشیران/شیربشران). حال این موضوع با پرسش‌نامه باشد یا هر تکنیکی دیگر، معتقدیم اگر فرجام خواهیم با لذت از مسیر یک آن، باید همواره در نوعی جمعی تلاشمان را بررسی داشته که اگر امکانات خرافی گونه ورود به جوامع شیر-اسطوره‌ای را نداریم باید از سنخیتی بشری دست کم تلاش بیشتری داشت که جز این فقط با افسوس این ضرب‌المثل باقی می‌ماند: شیر ریخته جمع نمی‌گردد.

منابع

- اختصاصی، مصطفی. (۱۴۰۰). *مهرهای ایران در دوران تاریخی*. تهران: پازینه.
- اپهام پوپ، آرتور. (۱۳۹۹). *شاهکارهای هنر ایران*. ترجمه پرویز ناتل خانلری. تهران: علمی فرهنگی.
- جایز، گرتود. (۱۴۰۰). *فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور*. ترجمه محمدرضا بقاپور. تهران: اختران.
- حکم آبادی، عارفه سادات؛ خزایی، محمد و احمدپناه، سید ابوتراب. (۱۳۹۴). «بررسی نقوش پارچه‌های سامانی». *پژوهشنامه خراسان بزرگ*. ۶(۲۰).
- شریعت زاده، علی اصغر. (۱۳۹۳). *سکه‌های ایران زمین (از دوره هخامنشی تا پایان دوره پهلوی)*. تهران: پازینه.

صابری، نسترن و مافی تبار، آمنه. (۱۳۹۹). «نمادشناسی نقوش جانوری در پارچه‌های مدالیونی عصر ساسانی (مورد مطالعاتی: قوچ، گراز، شیر، گوزن و فیل)». پژوهش هنر. ۱۰(۱۹).

طاهری، صدرالدین. (۱۳۹۶). نشانه‌شناسی کهن‌الگوها (در هنر ایران باستان و سرزمین‌های همجوار. تهران: شورآفرین.

کرتیس، جان و تالیس، نایجل. (۱۳۹۲). امپراتوری فراموش شده جهان پارسیان باستان. ترجمه فرخ مستوفی. تهران: آمه.

مرزبان، پرویز و معروف، حبیب. (۱۳۹۲). فرهنگ مصور هنرهای تجسمی. تهران: سروش.

میرشکاری، جواد. (بی‌تا). فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان (دفتر یازدهم). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نوبین فرح بخش، فریدون. (۱۳۹۴). راهنمای اسکناس‌های ایران. تهران: فرح بخش.

نوبین فرح بخش، فریدون. (۱۳۸۳). راهنمای تمبرهای ایران (قاجار-پهلوی-جمهوری اسلامی). تهران: فرح بخش.

